

عصر شکستن زن‌جیره‌ها

زیر نظر : محمد حسن زورق



گفت‌وگوهای ماهنامه فرهنگ اسلامی با حضور کارشناسان مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جهان اسلام درباره مصر، تونس، بحران جهان عرب، سوریه، ایران، یمن، آسیای مرکزی و قفقاز، افغانستان، عراق و فلسطین.

فهرست مطالب

۶	سخن نخست
۳۵	آسیب‌شناسی حکومت اخوان المسلمین در مصر
۶۵	تونس و دورنمای آینده آن
۱۰۱	بحران در جهان عرب؛ سیاسی، ایدئولوژیک یا هر دو؟
۱۳۷	سوریه و معادلات قدرت خاورمیانه
۱۷۵	بررسی دستاوردها و چالش‌های انقلاب اسلامی ایران
۲۱۳	آینده یمن؛ استقلال و فروپاشی یا اسارت و تجزیه
۲۵۷	آسیای شوروی و قفقاز؛ فروپاشی شوروی یا چندپارگی مسلمانان
۳۰۵	افغانستان و آینده آن
۳۴۵	عراق و چالش‌های فراروی آن
۳۹۱	غزه؛ فاجعه یا معجزه

سخن نخست

در ظرف جغرافیایی حوزه تمدن اسلامی که از دامنه‌های غربی سلسله جبال هیمالیا و هندوکش در آسیا آغاز می‌شود و تا اقیانوس اطلس و جزایر قناری و دامنه‌های جنوبی سلسله جبال پیرنه در شبه‌جزیره ایبری امتداد می‌یابد، در طول تاریخ یک ملت آفریده شده‌است که اگر به خودآگاهی تاریخی دست یابد، می‌تواند سرنوشت تاریخ جهان را در دست بگیرد. استعمار با تجزیه جغرافیای سیاسی این حوزه، به ساختن هویت‌های جعلی دست زده‌است تا از نوزایی و بازخیزی این ملت جلوگیری نماید؛ در حالی که تنها راه نیل به آزادی برای این ملت از نو کشف کردن خویشتن خویش است. در آن صورت، بار دیگر این حوزه کانون اصلی قدرت جهانی خواهد شد.

در ظرف جغرافیایی تمدن اسلامی یک ملت زندگی می‌کند که اگر به خودآگاهی برسد، می‌تواند تغییرات مهمی در تاریخ به وجود آورد. آری در یک هزاره اخیر، جهان اسلام دوران ایستایی - نه ایستادگی - و رکود - نه پیشرفت - را سپری کرده‌است. در جهان اسلام در سده‌های اخیر، دو حوزه سیاسی شیعی (به نمایندگی امپراتوری صفوی) و سنی (به نمایندگی امپراتوری عثمانی) تصویری از حرکت‌های تأسیسی و تثبیتی در جهان اسلام را از خود نشان داده‌اند. هرچند ظهور و سقوط آن‌ها نشانه آخرین پایداری‌های انسان مسلمان در برابر انسان یک‌چشمی بود که از اروپای غربی بر می‌خاست و بی‌رحمانه با سلاح آتشین، دنیا را به خاک و خون می‌کشید تا آنچه آن‌ها را کامیابی‌های خود می‌خواند، به دست آورد.

ظرف جغرافیایی تمدن اسلامی که از دامنه‌های غربی سلسله جبال هیمالیا و هندوکش در آسیا آغاز می‌شود و تا اقیانوس اطلس و جزایر قناری و دامنه‌های جنوبی سلسله جبال پیرنه در شبه‌جزیره ایبری امتداد می‌یابد، پس از ظهور امویان و فرار بقایای آنان به شبه‌جزیره ایبری ترک برداشت، با

جنگ‌های صلیبی شکست، با قیام صفویان و عثمانیان به دو قطعه اصلی تبدیل شد، با تجزیه این دو امپراتوری خُرد شد و از دل قطعات آن ده‌ها شرکت سهامی قدرت با مشارکت مستقیم غرب تحت عنوان دولت ملت (Nation- State) به وجود آمد. انسان یک چشم غربی این ویرانگری را ستود و آن را آغاز عصر جدید و دوران مدرن نامید. سیاست غرب در برابر جهان اسلام سیاست تجزیه بوده‌است؛ تجزیه در تمام ابعاد و به معنی کامل کلمه، تجزیه از نظر سیاسی، به تلاشی شدن تدریجی دنیای اسلام و پیدایش واحدهای سیاسی جدید، یکی پس از دیگری انجامید. این واحدها اگرچه معمولاً با یکدیگر و با گذشته تاریخی خود بیگانه‌اند، ولی هریک قوی‌ترین پیوندها را با غرب برقرار کرده و گاه اساساً در چارچوب منافع غرب تعریف شده‌اند.

در نهایت، پس از جنگ جهانی اول و دوم، ده‌ها کشور نوزاد از درون گهواره تمدن اسلام سر برآوردند که کارشان از بامداد تا شامگاه، نگرستن به دست‌های نامادر غربی بوده (که با چماق قدرت نظامی بر سرشان می‌کوبد و هویج وعده‌های دروغین مدرنیزاسیون را فراویشان می‌گیرد) و گریستن بر حال زار خود. نهایتاً، پیدایش کشور اسرائیل میخی بود که بر تابوت حوزه جغرافیایی تمدن اسلامی کوبیده شد و آن تابوت به سوی یک مقبره تاریخی حرکت داده شد و دفن گردید. تجزیه از نظر فرهنگی منجر به ایجاد زبان‌ها و خطوط جدید در دنیای اسلام شد و سبب انقطاع بخش‌های مختلف این مردم از دیرینه و پیشینه فرهنگی خود گردید. در شبه جزیره ایبری از آمیزش زبان عربی و زبان لاتین، زبان اسپانیولی زاییده شد. در حقیقت، زبان لاتین با زبان عربی عروسی کرد و نوزاد زبان اسپانیولی را به وجود آورد. در آسیا، همین عروسی به شکل دیگری تکرار شد. این بار زبان لاتین با زبان فارسی عروسی کرد و زبان اردو را زایید و طومار زبان فارسی را که زبان مردم شبه قاره هند بود، در شبه قاره در هم پیچید. اگرچه برخی می‌کوشند این کودک را فرزند طبیعی تاریخ هزار ساله اخیر شبه قاره هند توصیف کنند، ولی کیست که نداند که نام این زبان‌ها از اردوگاه‌های نظامی در شبه قاره هند گرفته شده‌است.

در شبه جزیره آناتولی نوشتن با رسم الخطی که ملای رومی اشعار خود را با آن نوشته‌است، ممنوع شد و به دستور یک افسر یونانی، رسم الخط لاتین جانشین رسم الخط قرآنی گردید. این افسر خود را آتاتورک می‌نامید، ولی ترک نبود! او از مقدونیه آمده بود تا «رومیه» را «ترکیه» کند و مسلمانان رومیه را ترک کند و مسلمانان رومیه را به راه و رسم دیگری بَرَد که موجب خرسندی انسان یک چشمی شود که از اروپای غربی سربرداشته بود. در بخش دیگری از آسیای غربی، رسم الخط قرآنی جای خود را به رسم الخط روسی داد.

کار تجزیه فرهنگی به همین محدود نماند و کوشش شد دامنه لغات مشترک بین زبان‌های رایج در جهان اسلام کاهش پیدا کند و تا حد امکان از حروف مشترک بین زبان‌های رایج در جهان اسلام کاسته گردد و لغات مشترک نیز تا حد امکان با نگارش‌های متفاوت به کار گرفته شود. هدف تجزیه فرهنگی، انقطاع فرهنگی مسلمانان جهان از یکدیگر و از گذشته خویش و منابع مشترک فرهنگی است.

از طرف دیگر، تجزیه از نظر مذهبی منجر به ایجاد مذاهب جدید و تشدید اختلاف در میان مذاهب قدیم شده است. گذشته از مذهبی که در اولین دوره از حکومت عباسیان به وجود آمدند (در آن دوره عباسیان در ستیز با اسلام ناب محمدی از قدرت نرم استفاده می‌کردند)، در قرون جدید نیز مذاهب نوینی در ایران، هند، کشورهای عربی و... پدیدار شده‌اند که در تجزیه مذهبی جهان اسلام مؤثر بوده‌اند. این مذاهب عموماً و عملاً مورد حمایت غرب قرار دارند و سرپل‌های نیرومندی برای غرب در میان مسلمانان به وجود آورده‌اند.

تجزیه از نظر تاریخی به نگارش تاریخ‌نوشته‌های ویژه‌ای برای نقاط گوناگون جهان اسلام شده است. در این تاریخ‌نویسی‌ها سعی می‌شود انگاره‌های مناسب با تجزیه ظرف جغرافیایی تمدن اسلامی تقویت شوند. در این تاریخ‌نویسی‌ها، هر منطقه در دوران پیش از اسلام، درخشان‌تر و جذاب‌تر از عصر اسلامی آن که تا امروز امتداد پیدا کرده، تصویر می‌شود. به عنوان مثال، عصر رامسس‌ها در مصر، دوران کلد و آشور در عراق و دوران هخامنشیان و ساسانیان در ایران مورد توجه خاص قرار می‌گیرد و حتی کوشش می‌شود برای انسان عرب در نجد و حجاز، سیمای ابولهب و ابوسفیان درخشان‌تر از چهره تاریخی پیامبر (ص) ترسیم شود. از این رو تا سال ۱۳۶۱ ش. بازار مکه به نام ابوسفیان و بزرگ‌ترین خیابان آن شهر به نام ابولهب نام‌گذاری شده بود؛ در حالی که نام پیامبر (ص) را حتی بر یک کوچه نگذاشته بودند، ولی با این همه، بنابر مصالح و منافع سیاسی غرب، تاریخ روم شرقی و بیزانس در شبه‌جزیره آناتولی مورد غفلت قرار می‌گیرد؛ زیرا غرب دوست ندارد که اعتراف کند که رومیان که غرب خود را وارث آنان می‌نامد، خود به اسلام گرویده‌اند.

به هر تقدیر مبنای تاریخ‌نویسی جدید تضعیف حافظه تاریخی جاری مسلمانان به وسیله تکیه بر اساطیر و افسانه‌ها یا لااقل یک حافظه تاریخی دور است. این تکیه حتی اگر صادقانه صورت بگیرد موجب اختلال در تعریف هویت مسلمانان می‌شود. تجزیه از نظر اقتصادی منجر به پیدایش چرخه‌های ناقص تولید، توزیع و مصرف یا هدایت و مشارکت و سیاست‌گذاری غرب شده است؛ در صورتی که جهان اسلامی می‌تواند چرخه تولید، توزیع و مصرف را به صورت کامل، پدید آورد و

دور رونق اقتصادی را آغاز کند. مجموعه فرآیندهای تجزیه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در جهان اسلام موجب پیدایش چهار بحران بزرگ در آن شده است که عبارت‌اند از: بحران هویت، بحران مشروعیت، بحران مشارکت و بحران عدالت. این بحران‌ها سبب شده‌اند تا مسلمانان جهان به‌ویژه در ظرف جغرافیایی تمدن اسلامی نتوانند به این حقیقت محض پی ببرند که آنان یک ملت‌اند و باید بتوانند به عنوان یک ملت، نقش نوین خویش را در تاریخ بشر بر عهده بگیرند.

مسلمانان جهان به‌ویژه در ظرف جغرافیایی تمدن اسلامی، یک ملت هستند و تمام شاخصه‌های یک ملت را دارند، ولی از چهار بحران بزرگ رنج می‌برند که عبارت است از: بحران هویت، بحران مشارکت، بحران مشروعیت و بحران عدالت. از میان چهار بحران جهان اسلام که ایران نیز قبل از پیروزی انقلاب اسلامی از آن‌ها رنج می‌برد، مهم‌ترین، بحران هویت است.

بحران هویت - بحران هویت هنگامی بروز می‌کند که یک فرد یا یک جامعه در درک ریشه‌های تاریخی خود و فهم هویت ملی دچار مشکل می‌شوند. اغتشاش در فهم هویت ملی ممکن است ریشه در ناکاستی‌های درون فرهنگی و نراستی‌های نظام سیاسی و ملاحظات خارجی داشته باشد. با توجه به اهمیت بحران هویت، شناخت دقیق هویت ملی یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد.

مفهوم ملت - ملت در لغت به معنی «دین، کیش، شریعت، آیین و مذهب» آمده است (دهخدا، ۱۳۷۴: ذیل کلمه «ملت»). فرخی می‌گوید: «امیر عالم عادل محمد محمود / جلال دولت و ملک و جمال ملت و دین» و منوچهری می‌گوید: «... و آنان که مفسدان جهان‌اند و مرتدان از ملت محمد و توحید‌کردگار...» و عنصری: «امین دولت و دولت‌بدو گرفته شرف / امین ملت و ملت‌بدو گرفته جمال» و ناصر خسرو: «از روزگار و خلق ملولم کنون از آنک / بستم به کردگار است و رسول است و ملتش» و سوزنی می‌گوید: «موحدی است گذشتن ز ملت ثنوی / ولیکن از ثنوی‌زادگی گذر نبود» (همان) و تاریخ‌غازان می‌نویسد: «... چون به دین اسلام درآمد و ملت ثنوی و دین حنفی به گوش هوش و سمع رضا اصغار فرمود... در اخلاص از او پس و مسلمان صادق‌تر شد...» (همان). در تمام موارد فوق، ملت به معنی دین، آیین، شریعت و مذهب بکار گرفته شده است.

دومین معنای ملت، یک گروه انسانی است که به یک کیش و آیین معتقد باشند. در این معنی، مراد پیروان یک دین است. جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی شاعر قرن ششم ق. می‌گوید: «دل

ملت بدو شده است قوی / بازوی دین بدو گرفته ظفر» یا: «هم ز کلکت شرع او اندر حریم احترام / هم ز عدلت ملت او با ردای کبریا» (دهخدا، ۱۳۷۴: ذیل کلمه «ملت»).

علامه علی اکبر دهخدا معنی سوم ملت را چنین باز می‌نمایاند: «گروهی از افراد انسانی که بر خاک معینی زندگی می‌کنند و تابع قدرت یک حکومت می‌باشند» و این تعریف را به صورت زیر تکمیل می‌کند: «دسته‌ای از افراد انسانی که عموماً در خاک معینی سکون اختیار کرده، دارای وحدت نژاد و زبان و مذهب می‌باشند؛ به طوری که این وحدت بر آن افراد طرز فکر و تاریخ مشترک بدان گونه ایجاد کند که پیوند هم‌زیستی بین آن‌ها پدید آورد» و اضافه می‌کند که: «در فقه، اصطلاح اُمت به همین معنی استعمال می‌شود» (همان). البته وحدت سرزمینی و نژادی و... در اُمت مطرح نیست؛ بلکه تنها وحدت اعتقادی ملاک عضویت در اُمت است.

معنی اصطلاحی ملت در علوم سیاسی - دکتر عبدالحمید ابوالحمد - استاد دانشگاه تهران - در کتاب «مبانی سیاست» می‌نویسد: «ملت، این پدیده تاریخی و سیاسی به مفهوم تازه آن در مرحله‌ای از تاریخ، تقریباً همراه با رشد بورژوازی صنعتی، نخستین بار در اروپا پدید آمده است و دولت به عنوان پاسدار و مدافع منافع ملی که متکی به قوانین و مجهز به تشکیلات پیچیده است، حاصل تشکل و تشکیل ملت است» (ابوالحمد، ۱۳۶۵: ۵۹).

نیز «درباره عناصر تشکیل‌دهنده ملت، به طور کلی، اشتراک زبان، خاک یا سرزمین فرهنگ و گذشته تاریخی را از مهم‌ترین عناصر می‌دانند و به این عناصر، عناصر غیرارادی یا عینی می‌گویند؛ چون این عوامل یا عناصر به اراده افراد تحمیل می‌شود؛ مثل زبان یا تابعیت. عده‌ای دیگر از متفکران عامل و عنصر اصلی ملیت را ارادی می‌دانند که عبارت از احساس تعلق فرد به یک اجتماع معین و آگاهی به همبستگی او با سرنوشت بقیه افراد آن اجتماع است و با توجه به این علایق و همبستگی‌هاست که فرد اراده می‌کند با یک گروه انسانی زندگی مشترک داشته باشد. عناصر غیر ارادی ملیت به مکتب آلمانی و عناصر ارادی ملیت به مکتب فرانسوی مشهور است» (همان).

رسول جعفریان - عضو گروه تحقیقات اسلامی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی - عناصر اصلی هویت ملی را بستگی جغرافیایی، بستگی نژادی، قومی، طایفه، بستگی‌های فکری، دینی، اخلاقی و اجتماعی می‌داند (جعفریان، بی‌تا: ۵۷).

برخی صاحب نظران عنصر نژادی، جغرافیایی و تاریخی را به عنوان شکل و صورت ملیت و عنصر فکری و اعتقادی و فرهنگی را به عنوان ماده و محتوای ملت توصیف می‌کنند و من

حیث المجموع، زبان، خط، نژاد، آداب، سنن اجتماعی و تمامیت ارضی را به عنوان عناصر شناسایی هویت ملی معرفی می‌نمایند (همان). به نظر آنتونی اسمیت، ملت عبارت است از «یک جمعیت انسانی که به این اسم شده‌اند و اعضای آن دارای سرزمین تاریخی، اسطوره‌ها، خاطره‌های تاریخی، فرهنگ عمومی، اقتصادی و حقوق و وظایف قانونی مشترکی هستند» (احمدی، ۱۳۸۶: ۲۷).

همان‌طور که از مضمون تعریف او بر می‌آید، عناصر تشکیل‌دهنده ملت را می‌توان به دو گروه اصلی تقسیم کرد: گروه نخست، شامل عناصر عینی و گروه دوم، شامل عناصر ذهنی است. عناصر سرزمینی جزء گروه نخست و عناصر اسطوره‌ای، خاطره‌ها، باورها و فرهنگ‌ها جزء گروه دوم محسوب می‌شوند. به نظر می‌رسد از نظر آنتونی اسمیت، جنبه ذهنی و اعتقادی به معنی باورهای مشترک و نگرش مشترک به خویش، جهان و هستی و در یک کلمه جهان‌بینی مشترک، در کنار آداب، رسوم، سنن اجتماعی و اسطوره‌های تاریخی، یک بخش تفکیک‌ناپذیر از هویت ملی محسوب می‌گردد. بنابراین وقتی که از «ملت» صحبت می‌کنیم، منظور ما صرفاً بیان یک رشته مشخصات جسمانی و نژادی نیست؛ بلکه منظور ما این است که آنان چگونه خود را اعضای یک مجموعه بزرگ‌تر به عنوان ملت می‌دانند و با آن احساس یکپارچگی و همبستگی ذهنی و عاطفی می‌نمایند. به عقیده یکی از نویسندگان معاصر: «در این میان عنصر آگاهی نقش کلیدی در تداوم ملت‌ها ایفا می‌کند»؛ زیرا همان‌طور که دیوید براون می‌گوید، «ملت‌ها به وسیله وجدان اخلاقی و آگاهی‌شان به خود، به عنوان یک ملت بازشناخته می‌شوند».

بنابر عقیده دیوید براون، به طور کلی، نویسندگانی که برای ملت اصالت قائل‌اند و جنبه‌های نیاکانی، خویشاوندی، سرزمینی و اسطوره‌ای ملت را مهم تلقی می‌کنند و معمولاً نیاز فرد به داشتن هویت، انسانیت و پایگاه اخلاقی را درک می‌کنند، بر این موضوع تأکید می‌کنند که از طریق این ارزش‌ها می‌توان پیچیدگی‌ها و بی‌اطمینانی‌های دوران معاصر را چاره کرد.

حقیقت این است که تکیه بر جنبه نیاکانی و خویشاوندی در تعریف ملت امروزه کمتر از گذشته است؛ زیرا در این صورت، کشورهایی که از اقوام گوناگون پدید آمده‌اند، بدون آنکه آن اقوام سابقه هم‌زیستی تاریخی با یکدیگر داشته باشند - نظیر آمریکا، استرالیا، نیوزلند و کانادا - فاقد عنصر ملیت خواهند شد. امروزه بیشتر، ابعاد فرهنگی و ذهنی هویت ملی مورد توجه صاحب‌نظران است. در جدول (۱) مجموع عوامل و عناصر تشکیل‌دهنده ملیت با توجه به دو مکتب آلمانی و فرانسوی مشخص شده‌اند: